بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و پنجم\_15 اردیبهشت 1400

[تنقیح محل بحث توسط شیخ انصاری]

بحث در این بود که آیا ظنون در اصول دین اعتباری دارد یا ندارد؟ چه علی القول بالانفتاح، چه علی القول بالانسداد، برخی این بحث را تحت این عنوان مطرح کرده اند که آیا تقلید در اصول دین جایز است یا نه، ریشۀ این بحث که ببینم تقلید در اصول دین جایز است یا نه، همین بحث ما است، لذا باید در مورد اصل اعتبار ظن، در اصول دین بحث کرد و اگر فی الجمله اثبات شد اعتبار ظن در اعتقادات و اصول دین، باید حد و مرز آن را تحدید و معیّن کرد. اولین بحث اشاره به اقوال در مسأله بود.

مشاهده فرمودید که می­توان اقوال را در 6 قول تقسیم بندی کرد.

شیخنا العلامه می فرماید اعلام ما بحث را منقح نکرده اند، تقسیم بندی درستی در اصول دین صورت نگرفته است، ما بحث را منقح و دسته بندی شده با توجه به ادله و مناشقاتی که ممکن است، در اطراف آن ادله صورت بگیرد، تبیین می کنیم.

[تعریف اصول دین]

ایشان در مرحلۀ اول اصول دین را به نحوی تعریف می کند که با بحث ما سازگاری داشته باشد و آن این است که مسائل اصولی دین، آن قسم از مسائلی است که اولا و بالذات دو چیز از ما طلب می کند، یکی اعتقاد باطنی، یکی تدین در ظاهر. توحید از اصول دین است باید باطلنا معتقد به وحدانیت حضرت حق جل و اعلی باشم، و زندگی­ام، هم ظاهر گفتار و رفتارم هم نشان بدهد که تدین دارم، پذیرفته ام آن اعتقاد درونی را.

حال این تدین چیست، حقیقت بیشترش کدام است، اشاراتی خواهد آمد. علی الحساب این که اگر گفته اند اعتقاد عملی خودت را که وظیفۀ قلبی است، بر زبان جاری کن، این یکی از این نشان­های بر تدین ظاهرا هست.

به هر حال مسائل اصول دین آنچه از ما اولا و بالذات می طلبد، اعتقاد باطنی است، و تدین ظاهری. بله در مواردی مسائل اصول دین عمل را هم می طلبد، اما این اصل و اساس تعریف اصول دین نیست، اصول دین گره اصلیش با باور است، اگر چه این باورها گاهی نیازمند به آثار عملیه نیز باشد. در برابر فروع دین که اثر اولا و بالذات آن­ها عمل است، اگر چه عملی خواهند خواست که ریشه در آن اصول اصلیۀ اعتقادیه داشته باشد.

پس درست است در فروع، اصول نقش دارد و درست است در بعضی از اصول عمل هم مدخلت دارد، اما امتیازی که ما در این بحث بین مسائل اصولیه، با مسائل فرعیه می­گذاریم همین است که مسائل اصولیه اولا و بالذات باورهایی است که اعتقاد باطنی و تدیّن ظاهری می­طلبد در برابر فروع.

[اقسام مسائل اصولی]

حال مهم این است که این مسائل اصول دین با این تعریفی که شد، خود بر دو قسم است:

1. **احدهما ما یجب علی المکلف الاعتقاد و التدین به غیرَ مشروطٍ بحصول العلم کالمعارف فیکون تحصیل العلم من مقدماتِ الواجب المطلق، فیجب**
2. **الثانی ما یجب الاعتقاد و التدین به اذا اتفق حصول العلم به کبعض تفاصیل المعارف**

توضیح مطلب؛ آنچه کالجنس است برای مسائل اصول دین، چنان که گفتیم، مسائلی است که سر و کارش با اعتقاد و تدیّن باشد. حال فرق بین اصل اعتقاد به معاد با جزئیات عالم برزخ و هنگام حشر و نشر و جزئیات قیامت در چیست؟

فرقش در این است که اگر مکلف عالم شد به هر وسیله­ایی، یقین پیدا کرد به جزئیات معاد، باید به آن معتقد شود، و تدینش را اظهار کند، اگر علم حاصل شد، پس در این قسم دوم واجب ما که اعتقاد باشد، واجب مشروط به علم است، اگر علم حاصل شد به جزئیات قبر و قیامت، و تفاصیل آن، معتقد باشد. یا در مورد اسماء و صفات ذات باری تعالی، صفات ثبوتی چیست است و چگونه، صفات سلبیه چه است وچگونه. این ها جزء فروع الاصول هستند، تفاصیل المعارف الاصولیه هستند. هر گاه تو به این امور عالم شدی، لابد لک من الاعتقاد، و ابراز التدین.

یا در مورد نبوت حضرت ختمی مرتبط، صلی الله علیه و آله و سلم، گاهی سخن از اصل نبوت عامه و خاصه می کنیم، گاهی سخن از این که نبی باید معصوم باشد، نبی باید عالم باشد، و قس علی هذا. این سنخ از مسائل، جزء فروع اصل نبوت هستند، که اگر مکلفی به انها عالم شد، یجب الاعتقاد و التدین به.

این قسم دوم از مطالب. مخصوصا من ازاین جا شروع کردم، از شماره دوم شروع کردم.

اما قسم اول از مسائل اعتقادات، اصول الاصول هستند، اصل نبوت عامه و خاصۀ ختمیه، اصل اعتقاد به معاد، این گونه مسائل واجب است، بر مکلف مطلقا اعتقاد و تدین به انها، نه این که بگوید هر وقت علمی حاصل شد، اعتقادم را و تدینم را اعلام وابراز می کنم، نه باید بروی، و عالم شوی، چون باید معتقد باشی. بله معتقد شدن، مقدمه­ایی به نام علم می طلبد، ولی معتقد شدن در اصول الاصول مشروط به تحقق علم نیست به این معنا که بگویی اگر علم حاصل شد، اعتقاد پیدا خواهم کرد، نه برو علم را به دست بیاور، که مقدمۀ واجب مطلق توست. یعنی اعتقاد و تدین مشروط به حصول علم نیستف مثل اصل توحید، اصل نبوت، اصل معاد، این ها را باید بروی یاد بگیری، نگویی هر وقت یاد گرفتم، معتقد خواهم شد و تدینم را ابراز خواهم کرد.

به بیان بنده بنابراین اصول اعتقادات تقسیم شد به دو قسم:

1. اصول الاصول
2. فروع الاصول

امتیاز اصول الاصول، به قول شیخ این است که **یجب علی المکلف الاعتقاد و التدین به غیر مشروط به حصول العلم. کالمعارف،** مراد از معارف همان اصل الاصل است، **فیکون تحصیل العلم من مقدمات الواجب المطلق** است. واجب ما که اعتقاد توحید است، مقید به علم نیست که اگر علم آمد، این اعتقاد واجب است، این اعتقاد واجب است، که حاصلش کنی بوسیلۀ علم. فیجب العلم از باب مقدمۀ حصول آن واجب اصلی.

و اما قسم دوم که بنده از آن به فروع الاصول تعبیر کردم، آن قسمی است که **یجب الاعتقاد و التدین به اذا اتفق حصول العلم به.** **کبعض تفاصیل المعارف** که همان فروع الفروع است. در این قسم دوم اگر عالم شدی، اعتقاد از تو خواسته می شود. اگر فهمیدی از تو اظهار تدین از تو خواسته می شود و الا رفتن دنبال علم برای حصول اعتقادات به عنوان یک واجب اصلی بر ما واجب نیست.

حال ما باید به طبق بیان شیخ اعظم، ابتدا تکلیف این قسم دوم را مشخص کنیم، بعد صفحۀ 569، با فاصلۀ نسبت زیادی سراغ قسم اول برویم. نکته دارد که شیخ لف و نشر مشوش این جا توضیحش را ارائه می دهد. جلسۀ آینده ببینم تکلیف قسم دوم از اصول اعتقادات که فروع الاصول هستند، نسبت به اعتبار ظنون چیست. در این فروع الاصول آیا ظنون نقشی، اعتباری، حجیتی می توانند داشته باشند یا نه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.